

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Martyrs

جانبازان

فریبرز سنجری  
۰۹ دسمبر ۲۰۱۷

## به یاد ظاهر آقا!

با تأسف بسیار، روز پنجشنبه ۹ آذر ماه [قوس] (۱۳۹۶) از خبر درگذشت آقای ظاهر احمدزاده هروی با خیر شدم. بر اساس این خبر، آقای احمدزاده در سن ۹۶ سالگی در شهر مشهد، ما را برای همیشه ترک نمود. با توجه به آشنائی ام با این پدر مبارز، با شنیدن خبر درگذشت وی، چهره مهربان و مصمم او در مقابل چشمانم ظاهر شد و خاطراتی که از او داشتم بار دیگر برابم زنده شدند. به همین دلیل تصمیم گرفتم که گوشه ای از این خاطرات را به پاس گرامیداشت یاد این پدر آزادیخواه در اینجا با علاقه مندان در میان بگذارم.

با آقای ظاهر احمدزاده اولین بار در زندان عادل آباد شیراز آشنا شدم. پیش تر و در اتاق شماره پنج زندان اوین که با رفیق مجید، یکی از فرزندان قهرمان وی همبند بودم، او از مبارز بودن پدرش و از مواضع ضد امپریالیستی اش برایم گفته بود و می دانستم که ساواک، وی را به خاطر رفقاء مسعود و مجید از بنیانگذاران و رهبران چریکهای فدائی خلق دستگیر و مورد شکنجه قرار داده بود. رفیق مجید دانشجوی دانشگاه صنعتی بود که به مثابه یک کمونیست انقلابی در کنار برادرش رفیق مسعود احمدزاده به ضرورت مبارزه مسلحانه به مثابه تنها راه رهایی مردم ایران از قید سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه پی برده و در این جهت فعالیت می کرد. رفقاء او را به یاد یکی از انقلابیون آمریکای لاتین، "فریرا" خطاب می کردند. رفیق مجید به هنگام دستگیری به اقدامی بس شجاعانه و قهرمانانه دست زده و نارنجک خود را در ماشینی که ساواکی ها او را در آن قرار داده بودند منفجر کرده بود.

من در زندان عادل آباد شیراز بودم که در سال ۱۳۵۱ ظاهر احمدزاده را همراه با تعداد زیادی از زندانیان سیاسی از زندان قصر در تهران به این زندان آوردند. در آنجا بود که امکان یافتم از نزدیک با وی در طول روزهای بسیار، بارها و ساعتها هم صحبت شوم. برخی از ما جوانتر ها (من در آن زمان ۲۰ سال سن داشتم) وی را "ظاهر آقا" صدا می کردیم. تا آن موقع از حد و حدود برخورد های دژخیمان ساواک با وی اطلاعی نداشتم، اما در صحبت با او فهمیدم که در ساواک مشهد، دار و دسته ناهیدی از بازجو های جنایتکار ساواک مشهد، چه بر سر این پدر پیر آورده بودند. ظاهر آقا در دوره نهضت ملی کردن نفت که علیه امپریالیسم انگلیس به رهبری مصدق جریان داشت، یکی از مبارزین این نهضت بود. از این رو از تجربیات فراوانش در سالهای نهضت ملی کردن نفت و بعد ها کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد [اسد] ۳۲ و برخورد های رهبران جبهه ملی در سال ۴۲ با فاکت های عینی که داشت ضمن انتقاد و حتی تمسخر برخی از مواضع سازشکارانه آنان، با ما صحبت می کرد. روحیه مبارزاتی تا آن حد در او همچنان زنده مانده بود که

وقتی فرزندان کمونیستش در کنار رفقای دیگر به تشکیل "چریکهای فدائی خلق" پرداخته و به زندگی مخفی روی آورده بودند، با آنها در تماس بود. او از فرارش با مسعود و مجید در حوالی سد کرج، زمانی که آنها از چشم دشمن مخفی بودند برابم گفت؛ و فراموش نکرده ام که می گفت به مسعود گفته بود برای پیشبرد امر مبارزه به حزبی رزمنده نیاز هست و مسعود فوراً اضافه کرده بود: در ایران امر سیاسی با امر نظامی در هم تنیده شده است پس حزب (حزب کمونیست) در ایران باید حزبی باشد که قادر به پیشبرد امر نظامی هم باشد؛ و گفته بود که چنین حزبی در جریان مبارزه مسلحانه شکل خواهد گرفت.

شاید بد نباشد که در اینجا کمی حاشیه بروم و یکی از سنت های خوب زندانیان سیاسی زندانهای شاه در سالهایی که خودم شاهد آن بودم را بازگو کنم. با توجه به محدودیت های زندان و کمبود کتابهای مورد نیاز زندانیان، رسم چنین بود که زندانی سعی می کرد از هر امکانی برای ارتقاء سطح آگاهی خود و اطلاع از تاریخ جنبش انقلابی توده های ستمدیده سود جوید و به طور طبیعی یکی از آن امکانات و به واقع منابع، وجود زندانیان مسن تر و با تجربه تر بودند. البته مسأله صرفاً به زندانیان مسن تر هم خلاصه نمی شد و هر زندانی که در موردی و موضوعی اطلاعات قابل اتکائی داشت، مورد مراجعه قرار می گرفت. به هر حال طاهر آقا به دلیل طرفداری اش از دکتر مصدق و سالهای طولانی فعالیتش در مبارزه علیه رژیم شاه، یکی از منابع مهم برای فهم تاریخ مبارزاتی گذشته ایران یا به عبارت دیگر یکی از منابع تاریخ شفاهی یک دوره از مبارزات مردم ایران بود. به خصوص که وی از جمله کسانی بود که می توانست حوادثی که خود به چشم دیده و در بطن آنها با استعمار و استبداد مبارزه کرده بود را به صورت کاملاً شیوا و آموختنی تشریح کند و با بذله گوئی های خود فضای خوبی برای درک مسایل و وقایع اتفاق افتاده به وجود آورد. اغراق نیست اگر بگویم که من شخصا شنونده یک دوره کامل از مبارزات و تجربیات وی در نهضت ملی ایران بودم و او با حوصله فراوان پاسخگوی سوالات ذهن کنجکاو من بود. با این که او از موضع کمونیستی با مسایل آن دوره برخورد نمی کرد، اما در جریان این صحبتها کاملاً برابم روشن شد که مواضع او از چه رادیکالیسمی برخوردار می باشد. برای نمونه با این که طاهر آقا یک مصدقی پیگیر بود و از مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی ایران قاطعانه پشتیبانی می کرد ولی در مقابل انتقاداتی که ما جوانتر ها نسبت به روشهای مصدق مطرح می کردیم، از جمله این که مصدق به جای اتکاء به توده ها و بسیج و سازماندهی آنها، به ارتش تکیه کرده بود و تصور می کرد که ارتش (ارتشی که امپریالیسم انگلیس آن را ساخته بود) از او پشتیبانی خواهد کرد، او در مقابل چنین انتقاداتی با صراحت و بدون واهمه می گفت که خوب "مصدق مثل جمال عبدالناصر رادیکال نبود!".

در همین راستا بگذارید خاطره دیگری را بازگو کنم که خود گویای شخصیت محکم وی می باشد. اما قبل از آن باید تأکید کنم که آقای احمدزاده فردی مذهبی بود و عمیقاً هم به اعتقاداتش باور داشت. اما به رغم چنین امری او شدیداً مخالف خرافاتی بود که آخوند ها پخش می کردند. تلاش او ارائه درکی از اسلام بود که با مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری همسو باشد. در واقع او سعی داشت اسلام را در مبارزه با امپریالیسم و رژیم دیکتاتور حاکم بر جامعه به مثابه یک لافافه عقیدتی به کار گیرد. نباید فراموش کرد که در آن سالها، مجاهدین هم با ارائه تفسیری از اسلام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه برخاسته و مدعی بودند که برای رسیدن به جامعه بی طبقه توحیدی فعالیت می کنند. با این توضیح برگردم به خود موضوع و خاطره ای که در این رابطه از وی دارم.

در سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۵۱ ساواک تعدادی از مذهبی ها از جمله آخوندی به نام حائری شیرازی را دستگیر نمود. (۱) حائری شیرازی، آخوند معروفی بود که برای طرفدارانش جلساتی در شیراز برگزار می کرد و به نوعی از خمینی طرفداری می کرد. او نیز همچون خمینی از موضع ارتجاعی، مجاهدین را که مسلمان بودند تأیید نمی کرد، گرچه مثل

خیلی از آخوند های سیاسی آن زمان، در شرایطی که فعالیت های انقلابی کمونیستها و مبارزین جان بر کف جنبش مسلحانه موجب قدرت گیری این جنبش و احترام عمیق توده ها نسبت به آن بود، جرأت مخالفت آشکار با مجاهدین که خود بخشی از این جنبش بودند را نداشت. در صف بندی نیرو های مذهبی در آن مقطع، آخوندهائی همچون حائری در طرف کاملاً راست مجاهدین و یا افرادی همچون طاهر آقا، قرار داشتند. آنها در شرایط رشد جنبش انقلابی توده ها، برای همراه کردن خود با این جنبش به مخالفت با دیکتاتوری رژیم شاه می پرداختند تا در صورت هر تغییر سیاسی با تکیه بر توهامات توده ها شرایط را به نفع خود کانالیزه کنند.

آخوند حائری را پس از دوران بازجویی در ساواک به بند چهار عادل آباد آوردند و در یکی از اتاقها جا دادند. در آن زمان من با آقای احمدزاده در اتاق شماره ۱۲، در آخر سالن بند چهار، هم اتاقی بودم. یک روز طاهر آقا، قرآن بزرگی که خیلی به آن علاقه داشت و برایش یاد آور خاطراتی بود (اگر اشتباه نکنم این قرآن یادآور جشن عروسی او و یادگاری از همسرش بود که وفات یافته بود) را برداشت و به اتاق حائری رفت. این قرآن که طول و عرضش تقریباً دو برابر یک کتاب بزرگ معمولی بود، حاشیه هائی در حدود دو سانتیمتر در طول و عرض خود داشت؛ به طوری که متن اصلی کتاب در وسط این حاشیه ها برجستگی پیدا کرده بود. در این حاشیه ها در هر صفحه ای کلی مطلب و دعا های گوناگون نوشته شده بودند که ربطی به خود متن اصلی نداشتند. وقتی طاهر آقا از اتاقی که حائری در آن بود بازگشت، ما دیدیم که برخی از حاشیه های قرآن مورد علاقه وی پاره شده است. طاهر آقا که تعجب اطرافیان را دید تعریف کرد که با انگیزه بحث و مذاکره و روشنگری به دیدن آخوند مزبور رفته تا با توجه به مواضع راست وی، نظر او را به سمت اسلامی که خود باور داشت جلب کند. طاهر آقا تعریف کرد که در جریان بحث برای این که به آخوند حائری نشان دهد که از نظر وی باید بین قرآن و خرافاتی که به قرآن نسبت می دهند فرق گذاشت برخی از آن حاشیه ها را پاره کرده است. در نزد مسلمانها، پاره کردن قرآن، کفر بزرگی محسوب می شود و مسلمانی که به چنین کاری اقدام کند مرتد و کافر خوانده می شود. اما جالب بود که آخوند مزبور (حائری) در مقابل این عمل جسورانه طاهر آقا حتی جرأت نکرده بود لب به شکوه بگشاید؛ بماند به این که عمل او را به حساب ارتداد طاهر آقا بگذارد. این واقعه که با توجه به موقعیت آخوند مزبور در شیراز می توانست عواقب سیاسی بدی برای طاهر آقا داشته باشد به روشنی هم نشانه ای از جسارت وی بود و هم رادیکالیسمی که به آن باور داشت را آشکار می کرد. این واقعه همچنین از سوی دیگر نشان می داد که جو سیاسی در جامعه با توجه به وجود چریکهای فدائی خلق به مثابه یک نیروی کمونیستی در رأس جنبش مسلحانه انقلابی چگونه به نفع رادیکالیسم و نیروهای انقلابی تغییر کرده است. در این مقطع، آقای احمدزاده هم به مثابه یک انسان مبارز ملی و ضد امپریالیست و هم به خصوص از آنجا که پدر مسعود احمدزاده، چریک فدائی خلقی بود که در میان همگان به عنوان ثنوربیین چریکهای فدائی خلق و جنبش مسلحانه در ایران شناخته می شد، به طور وسیع و گسترده ای مورد احترام زندانیان سیاسی بود، تا آنجا که این واقعیت به امثال حائری جرأت نمی داد که در مقابل اقدام جسورانه طاهر آقا در مورد پاره کردن قرآن، لب به اعتراض بگشایند. این را هم اضافه کنم که در اتاقی که ما با آقای احمد زاده در آن زندانی بودیم، فرد خشکه مذهبی به نام جعفر عباس زادگان هم بود که او هم با این که از پاره شدن قرآن ناراحت شده بود اما جرأت نکرد کلامی اعتراضی بیان کند. تنها این مسأله بشدت برای وی مطرح شد که حالا قسمت های پاره شده قرآن را کجا ببیند، چون از نظر او پاره های "قرآن مقدس" را نمی شد نه در سطل اشغال انداخت و نه در هر جای دیگر (با توجه به محدودیت های زندان)، چون توهین به قرآن تلقی می شد. بالاخره تصمیم گرفتند تکه های پاره شده را در داخل پارچه ای قرار داده و داخل هواکشی که در اتاق بود بیندازند.

با این که نمی خواهم این نوشته بیش از حد طولانی شود اما بی مناسبت نمی بینم به نمونه ای از احترام و ارج گذاری زندانیان سیاسی نسبت به آقای احمدزاده، چه به خاطر شخصیت و مبارزات خودش و چه به عنوان پدر دو چریک فدائی خلقی که مظهر برجسته پیوند اندیشه و عمل انقلابی بودند، اشاره کنم و داستان دو بشقابی را تعریف کنم که با عکس های مسعود و مجید مزین شده بودند. این نمونه به حسن نظر و معرفت یکی از زندانیان سیاسی مربوط می شود که پس از آن که از شخصیت والای مسعود و مجید و رشادت های آنان مطلع شده بود می خواست عکس آنها را روی دو بشقاب نقاشی کرده و به پدرشان هدیه دهد. این زندانی سیاسی کاک عبدالله عزت پور بود که در رابطه با مبارزات خلق کرد دستگیر شده و چند سالی قبل از ما به زندان شیراز تبعید شده بود. کاک عبدالله در هنر نقاشی سررشته داشت و وسایل نقاشی لازم و همچنین دو بشقاب را هم خودش تهیه کرده بود. اما مهمترین مسأله برای او تهیه عکس های مسعود و مجید بود. با توجه به دوستی صمیمانه بین من و کاک عبدالله، او برای تهیه عکس به من رجوع کرد و من به هر ترتیب عکس ها را تهیه کرده و به او دادم. او دست به کار شد و با هنرمندی تمام، عکس دو رفیق فدائی شهید، دو سرو ایستاده را بر روی دو بشقاب کشید. سپس بشقابها به عنوان هدیه ای از طرف کاک عبدالله به آقای احمد زاده داده شدند. این هدیه با ارزشی بود که بسیار باعث خوشحالی این پدر که چنان فرزندانی را تربیت کرده بود، گشت. او بشقاب ها را در بین وسایل خود جای داد، اما همواره نگران بود که در بازرسی های بند که هر از چند گاهی صورت می گرفت چه بسا که آن هدیه های ارزشمند به دست ناپاک دشمن بیافتند. از این رو خواستش این بود که آن دو نقاشی را مخفیانه و به دور از چشم نگهبانان زندان به دست خانواده اش برساند. طاهر آقا از من خواست که اگر امکانی دارم آن تابلوها را مخفیانه به خارج از زندان منتقل کنم. من این خواست را وظیفه ای برای خود شمردم که حتماً می بایست انجام می دادم. در همان زندان در میان افرادی که با مواضع گوناگون و دلایل مختلف، زندانی سیاسی محسوب می شدند، یک زندانی به نام محمد خان ضرغامی حضور داشت که یکی از خانهای عشایر شیراز و رئیس ایل باصری بود. من با او که دارای گرایشات مترقی بود و انسانی خوب به شمار می رفت دوستی نزدیکی داشتم. محمد خان ضرغامی به دلیل اختلافاتی که با شاه و اسدالله علم پیدا کرده بود در زندان به سر می برد و موقعیتی متفاوت با دیگر زندانیان داشت تا آنجا که به وی اتافی در بهداری زندان داده بودند و ملاقات هایش هم آزاد و حضوری بود. برای اجابت خواست پدر احمدزاده برای انتقال نقاشی ها به بیرون از زندان، از محمد خان کمک خواستم و وی طبق معمول با روئی گشاده با من برخورد کرد و از کمک دریغ ننمود. به این ترتیب دو بشقاب مورد نظر به بیرون از زندان منتقل شدند و به خانه محمد خان ضرغامی رسیدند. بقیه کار ها را مادر سنجری انجام داد. در ملاقات از مادر خواستم که به خانه محمدخان در مرو دشت شیراز رفته و نقاشی ها را گرفته و به خانواده طاهر آقا تحویل دهد و او نیز چنین کرد. بعدها آقای احمدزاده برایم تعریف کرد که در سالگرد تیرباران مسعود و مجید، مراسمی در خانه شان در مشهد برپا کرده بودند و آن دو تابلو، زینت بخش دیوار خانه بودند.

مرا بعد ها برای بازجویی مجدد، از زندان عادل آباد شیراز به قزل قلعه و اوین در تهران منتقل کردند. در نتیجه دیگر طاهر آقا، این پدر دردمند اما بذله گو که در همان چهار دیواری زندان شیراز به ما درس مقاومت می داد را ندیدم تا این که انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ در های زندان را گشود و در تهران توانستم چند باری وی را ملاقات کنم. در آن روزها، بسیاری از مردم فریب دسیسه های امپریالیستی را خورده و در شرایطی که قریب به اتفاق سازمان های سیاسی موجود هم رژیم تازه روی کار آمده را به عنوان یک رژیم ضد امپریالیست و مردمی به توده ها معرفی کرده و از آن پشتیبانی می کردند، توهم به خمینی همه گیر شده بود، توهمی که البته در بستر سرکوبگری ها و ددمنشی های قداره بندان خمینی همچون حبابی ترکیب البته بسیار دیر، یعنی زمانی که دیگر رژیم پایه های خود را مستحکم کرده بود. در آن جو، خیلی

از نیرو های ملی و آزیخواه هم که عمری با رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه کرده بودند ، دچار این خوش خیالی شدند که با سقوط شاه، قدرت به نیرو های مردمی منتقل گشته است. در آن جو، طاهر آقا نیز که دچار چنان توهمی بود مدتی به عنوان استاندار خراسان فعالیت کرد که البته خیلی زود افراد فاسد و سرسپرده، وی را کنار زده و پست او را اشغال کردند. اما طاهر آقا حتی علی رغم همه خوشبینی اش نسبت به رژیم تازه روی کار آمده همچنان دوستی خود با نیروهای کمونیست و انقلابی را حفظ کرد و به آنها پشت نکرد. برای این که یک نمونه زنده در این مورد به دست دهم قبل از ختم کلام به آن اشاره می کنم.

همانطور که همه می دانند به دلیل سلطه اپورتونیسیم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مماشیات طلبی دار و دسته حاکم بر این سازمان با رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی، رفقائی که طرفدار ثئوری انقلابی سازمان که با نام رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان شناخته می شوند، بودند صفوف خود را از این جریان جدا ساخته و تحت نام "چریکهای فدائی خلق ایران" فعالیت می کردند. به مناسبت سالگرد شهادت رفقای چریک فدائی در ۱۱ اسفند[حوت] سال ۱۳۵۰ ، چریکهای فدائی خلق ایران تصمیم گرفتند که در تهران مراسمی در خانه رفیق شهید بهمن آژنگ در ۱۱ اسفند[حوت] سال ۱۳۵۹ برگزار کنند. از آقای احمد زاده هم برای شرکت و انجام یک سخنرانی در این مراسم دعوت شده و او نیز به آنجا آمده بود. اما در آن روز مراسم چریکهای فدائی خلق با یورش پاسداران جمهوری اسلامی مواجه شد. در جریان این تهاجم، آقای احمدزاده تلاش کرد جلوی حرکت سرکوبگرانه پاسداران را بگیرد که نتیجه نداد. پاسداران تعدادی از شرکت کنندگان در مراسم را دستگیر کردند که در میان آنان مادر سنجرى و زهره حاجیان سه پله (خواهر مبارز چریک فدائی شهید عبدالکریم حاجیان سه پله) و یکی از خواهران چریک فدائی بهمن آژنگ قرار داشتند. من خود در این جلسه حضور داشتم که البته قبل از این که پاسداران بتوانند دستشان به من برسد به پشت بام خانه رفته و به اتفاق یکی از رفقاء آن منطقه را ترک کردم. به دنبال این حادثه روزنامه ها تیتیر زدند که "۹۰ نفر از فدائیان همراه با طاهر احمدزاده دستگیر شدند." در دوره ای که طرفداران چریکهای فدائی خلق شرکت کننده در آن مراسم در زندان بودند، آقای احمدزاده با توجه به روابطی که با برخی از افراد دولت حاکم داشت، برای آزادی آنها هر کاری از دستش بر می آمد انجام داد و بالاخره دستگیر شده های آن مراسم همگی آزاد شدند.

با اشاره ای کوتاه به آخرین دیدارم با آقای احمد زاده این مطلب را به پایان می برم. آخرین دیدار من با او در پاریس بود که طی آن خاطرات مشترکمان را با هم مرور کردیم. همچنین این دیدار فرصتی شد تا گوشه هائی از آنچه که دژخیمان خمینی بر سر این انسان آزادیخواه آورده بودند را از زبان خودش بشنوم. علاوه بر همه شکنجه هائی که به او در سنین پیری داده بودند وی تعریف می کرد که در سلولی قرار گرفته بود که به دلیل فقدان هوای کافی در آن ، نفسش شدیداً می گرفت و از این بابت بسیار در رنج بود. می دانیم که طاهر آقا داغ یکی دیگر از فرزندان، مجتبی که به دست سرکوبگران جمهوری اسلامی به قتل رسید را نیز در دل خود داشت. با این حال برای من بسیار جالب و ارزشمند بود که می دیدم که وی به رغم همه رنج هائی که کشیده بود همچنان سرسختانه از آزادی مردم ایران که لگد مال سلطه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی چه در "عصر طلایی امام راحل" و چه امروز در دوران فعال میثائى خامنه ای فرتوت، گشته است، پیگیرانه هواداری می کرد.

یک بار دیگر با ارج گذاری به مبارزات آزادیخواهانه طاهر احمدزاده، پدری که فدائی نابغه ای چون مسعود را به جامعه ایران تحویل داد، یادش را گرامی می دارم.

۱۴ آذر [قوس] ۱۳۹۶ – پنجم دسمبر ۲۰۱۷

۱- حائری شیرازی ها دو برادر بودند که در آن زمان هر دو دستگیر شده بودند. آقای احمدزاده حاشیه قرآن را در مقابل چشم برادر بزرگتر پاره کرده بود. برادر کوچکتر با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی به "مقام" شایسته خود که همانا جلادی انقلابیون و انسانهای مبارز و آزادیخواه بود دست یافت. او به عنوان امام جمعه جمهوری اسلامی در شیراز کسی بود که علناً اعلام می کرد که مخالفین رژیم را به صحن نماز جمعه بیاورید و در مقابل چشم مردم اعدام کنید!